



الف - حقوق خصوصی

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

- اثر جهانی شدن بر تابعیت و نتایج آن / عبدالواحد افضلی
- اجرت‌المثل کارهای زن در خانه از منظر فقه و حقوق افغانستان / ابراهیم رضایی
- ازدواج اجباری در افغانستان / داکتر عبدالله شفایی
- اعتبار سند در قانون و فقه امامیه / داکتر عبدالله جعفری
- بررسی تطبیقی شرط وجه‌الالتزام در قراردادها / داکتر محمدتقی منافی
- شناسایی شرکت‌های خارجی در حقوق افغانستان / داکتر اسدالله رادمند
- دعوای غیر مستقیم؛ مفهوم، شرایط و آثار / داکتر علی محمد میرزایی

اثر جهانی شدن بر تابعیت و نتایج آن

داکتر عبدالواحد افضلی*

چکیده

امروزه جهانی شدن از طریق افزایش تعداد مهاجرت‌ها به دلایلی همچون پناهندگی، اقامت، کار، تحصیل و گردشگری باعث شده است تعریف «تابعیت» متحول گردیده و کمتر به عنوان تقسیم‌کننده جغرافیایی اشخاص مطرح گردد و حتی باعث کمرنگ شدن مرزهای سیاسی کشورها گردیده است که به تبع آن، کشورها را ترغیب کرده است تا از «تابعیت مضاعف» استقبال کنند. گسترش شناسایی و اجازه تابعیت مضاعف نیز باعث تحولاتی در سایر عناوین زیر مجموعه تابعیت گردیده است. بسیاری از اسناد بین‌المللی و قوانین ملی کشورها اقدام به شناسایی «قاعده استقلال تابعیت زوجین در ازدواج‌های چندملیتی» کرده‌اند و کمتر نظام حقوقی وجود دارد که تابعیت زوج را بر زوجه تحمیل کند. به تبع شناسایی استقلال تابعیت زوجین، انتقال تابعیت به فرزندان متولد از ازدواج‌های چندملیتی از طریق مادر نیز در حال گسترش است. همچنین، جهانی شدن باعث شده است اعطای تابعیت از طریق ازدواج‌های چندملیتی، اقامت و ولادت نیز در قوانین ملی کشورها افزایش یابد و حتی هویت ملی را دگرگون ساخته و کشورها را به

* دکترای حقوق خصوصی و استاد دانشگاه.

سوی پذیرش چندفرهنگی و هویتی سوق دهد و در مواردی اعطای تابعیت راهی برای افزایش یا حفظ جمعیت در برخی کشورها شده است که به تبع آن، نظریه دولت-ملت و دموکراسی را به چالش کشیده است. بنابراین، لازم است کشورهای که هنوز در مقابل تحولات تابعیت مقاومت کرده‌اند و اجازه تابعیت مضاعف را نمی‌دهند، در قوانین ملی خود تجدید نظر کنند و تحولات جهانی را معقولانه پیگیری و زمینه‌های شناسایی آن را مهیا کنند؛ چه بسا که امروزه تقریباً تمام کشورها عملاً درگیر تابعیت مضاعف و آثار ناشی از آن هستند و با وجود ایجاد موانع، در جلوگیری کامل آن موفق نبوده‌اند؛ چنانکه ماده ۷۲ قانون اساسی افغانستان به صورت ضمنی تابعیت مضاعف را شناسایی کرده است.

واژگان کلیدی: تابعیت، تابعیت مضاعف، جهانی شدن، فرهنگ ملی، هویت ملی، دولت-ملت.



مقدمه

جهانی شدن به عنوان پدیده‌ای تقریباً جدید که به صورت دقیق چند دهه‌ای از فراگیر شدن آن نمی‌گذرد، به سرعت توانسته است باعث تحولات شگرفی در علوم مختلف شده و بسیاری از نهادها و دستاوردهای ماقبل خود را به چالش بکشد. علم حقوق و خصوصاً حقوق بین‌الملل خصوصاً در حوزه تابعیت نیز بر اثر گسترش جهانی شدن و افزایش جابجایی اشخاص در سطح بین‌المللی بیشتر از سایر علوم عملاً متأثر از جهانی شدن شده است. از چند دهه قبل و خصوصاً بعد از پایان جنگ‌های جهانی، جابجایی اتباع کشورها که به صورت کلی از آن تحت عنوان «مهاجرت» یاد می‌کنیم، افزایش یافت و امروزه بالغ بر ده‌ها میلیون نفر رسیده است. به تبع افزایش و گسترش مهاجرت‌ها، کشورها نیز به حقوق بیگانگان ساکن، احترام بیشتری گذاشته و حتی کنوانسیون‌های بین‌المللی نیز در این خصوص شکل گرفته‌اند تا کشورها را الزام یا تشویق به این امر نمایند. به همین دلیل، بسیاری از کشورها امروزه علاوه بر اصول «خون» و «خاک»، براساس «اقامت» نیز اعطای تابعیت می‌کنند؛ بدون آنکه الزامی بر لغو تابعیت قبلی باشد. حتی برخی کشورها که سختگیری بیشتری در اعطای

تابعیت دارند، اجازه «اقامت دائم» به بیگانگان داده‌اند که در پرتو آن از حقوق گوناگونی برخوردار می‌گردند.

با توجه به تغییرات فوق‌الذکر، باید انتظار داشت تابعیت و بسیاری از موضوعات مرتبط با آن نیز به چالش کشیده شوند و تغییرات اساسی در آنها رخ دهد. در این تحقیق به این سؤالات پاسخ داده می‌شود که آیا کشورها با اعطای تابعیت به بیگانگان، اقدام به شناسایی تابعیت مضاعف یا چندتابعیتی کرده‌اند؟ آثار ناشی از آن چیست؟ اگر پاسخ، اجازه و گسترش شناسایی چندتابعیتی است، آیا چنین نگرشی با نظریه دولت-ملت و حقوق سیاسی در تعارض نخواهد بود و فرهنگ و هویت ملی را به چالش نخواهد کشید؟

۱. مفهوم جهانی شدن

اصطلاح «جهانی شدن»^۱ به صورت دقیق، مفهومی جدید است که از دهه ۱۹۶۰ به صورت ملموس گسترش یافته و موجب افزایش علائق «جهان وطنی» انسان‌ها شده است.^۲ اگر جهانی شدن با اقتصاد و بازار آغاز یافته و بارزترین وجه آن است، امروزه تقریباً تمام عرصه‌ها را در بر گرفته است؛ چنانکه حقوق و خصوصاً تابعیت در حوزه حقوق بین‌الملل خصوصی نیز به شدت متأثر از آن شده است.^۳ جهانی شدن فرایندی است که باعث فشردگی زمان و فضا می‌گردد که در ارتباط با آن، انسان‌ها در نقاط مختلف جهان با سهولت و سرعت با یکدیگر ارتباط می‌گیرند و متقابلاً وابسته به هم می‌شوند.^۴ یعنی به صورت ساده، کوچک شدن جهان در پرتو انقباض زمان و مکان اتفاق می‌افتد.^۵ اما عملکرد جهانی شدن اصولاً به صورت نظام‌مند که همه چیز را مشابه هم بسازد، نیست بلکه از طریق «خاصگرایی» عمل می‌کند و فضاها و قومیت‌های خاص را برجسته یا پدید می‌آورد و هویت‌های خاصی را

1. Globalization.

۲. یان آرت شولت (۱۳۸۲)، جهانی شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۲۰۱.

3. Tanja Brondsted Sejersen (2008), "I Vow to Thee My Countries", International Migration Review, Vol.42, No. 3, p.526.

۴. احمد گل محمدی (۱۳۸۱)، جهانی شدن فرهنگ و هویت، تهران، نشر نی، صص ۱۱-۱۲.

۵. جان استوری (۱۳۸۸)، جهانی شدن، ترجمه حسین پاینده، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ص ۳۰۲.

انسجام می‌دهد.^۱ به همین دلیل، بر اثر فرایند جهانی‌شدن ممکن است فرهنگ‌های ملی خاصی تثبیت گردند و یا ناگهان ناسازگار تلقی شوند.^۲ امروزه جهانی‌شدن به صورت گسترده یکی از مهمترین شاخص‌های وضعیت بشری در جهان معاصر در نظر گرفته می‌شود^۳ که در پرتو آن، «ملیت» به عنوان مهمترین ساختار جامعه بشری از قوت خود باز می‌ماند^۴ و حتی حاکمیت دولت‌ها به صورت مطلق و مستقل تعریف نمی‌شود؛^۵ تا آنجایی که برخی مدعی هستند جهانی‌شدن منادی ختم دوره سلطه جهانی «دولت-ملت‌ها» به عنوان یک الگوی سازمان سیاسی مسلط است. این موضوع باعث گردیده است جهانی‌شدن در بُعد حقوقی نیز نظام‌های ملی را متأثر سازد و آنها را به صورت ناخواسته مجبور کند که هنجارهای قانون ملی را براساس رعایت بسیاری از قواعد و اصول بین‌المللی تدوین کنند. البته هنوز دولت-ملت‌ها ساختار غالب و ملیت نهاد ارزشمند است و به صورت مطلق نمی‌توان مدعی از بین رفتن آنها شد، اما از اهمیت آنها در بسیاری از جوامع کاسته شده است و اگر حاکمیتی همچنان بر دیدگاه و مفهوم سنتی رفتار کند، امروزه چنین رفتاری به معنی نفی همکاری بین‌المللی می‌تواند قلمداد گردد.^۶

به همین دلیل است که ماده ۳ «کنوانسیون اروپایی تابعیت ۱۹۹۷»^۷ در مورد صلاحیت دولت‌ها در خصوص تعیین اتباع خویش می‌گوید:

تأسیس ۱۳۹۴

۱. هر دولت باید براساس قانون خویش اتباع خود را معین کند؛

۲. این قانون تا جایی که مطابق با کنوانسیون‌های قابل اعمال بین‌المللی، حقوق بین‌الملل عرفی و اصول حقوقی عموماً شناخته شده در مورد تابعیت می‌باشد، توسط دیگر دولت‌ها پذیرفته خواهد شد. در پرتو چنین نگرشی است که حتی برخی کشورهای توسعه نیافته مانند

۱. جان استوری (۱۳۸۸)، جهانی‌شدن، ترجمه حسین پاینده، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ص ۳۱۵.

۲. همان، ص ۳۰۸.

۳. استفان کاستلز و آلیستر دیویدسون (۱۳۸۲)، شهروندی و مهاجرت، ترجمه فرامرز تقیلو، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ص ۴۱.

۴. یان آرت شولت، همان، ص ۲۰۰.

۵. حسن روحانی (۱۳۸۲)، «مفهوم جدید حاکمیت ملی یا فرسایش حاکمیت‌ها»، فصلنامه راهبرد، ش ۲۸، ص ۸.

۶. همان، ص ۱۱.

ماده ۲۲ قانون تابعیت افغانستان می‌گوید: حصول تابعیت افغانستان مطابق با موازینی نیز صورت می‌گیرد که در معاهدات بین‌المللی پیشبینی گردیده است، مشروط بر اینکه مخالف اصول و احکام اسلامی نباشد.

۲. مفهوم تابعیت در پرتو جهانی شدن

اصطلاح «تابعیت»^۱ به عنوان بارزترین مظهر تقسیم جغرافیایی اشخاص^۲ از سابقه نسبتاً طولانی برخوردار است؛ اما نه به مفهوم دقیق امروزی. منشأ ایده تابعیت از یونان باستان آغاز گردیده است^۳ که نشان از تعلق شخص به یک شهر داشته است^۴ و تابعیت موضوعی انحصاری و علامت برتری بر غیر شهروندان مانند زنان، بردگان و بربرها بوده^۵ و نوعی نشان از ریشه نژادی خاص داشته است. اما تابعیت در دوره امپراتوری روم به دلیل اشغال سرزمین‌های جدید تا حدودی از انحصاری بودن خارج گردید و مبتنی بر شروطی مانند تاریخ و فرهنگ مشترک تلقی نشد و به هر کس با هر ریشه‌ای قابل اعطا بود و تابعیت نیز به معنای عضویت در یک «جامعه سیاسی» مبتنی بر حقوق و تکالیف شد^۶ و از یک ابزار محصور کننده تبدیل به یک پیش‌نیاز برای بهره‌مندی از حقوق و تکالیف گردید که هنوز جریان دارد.^۷

به همین دلیل، از تابعیت به عنوان رابطه‌ای سیاسی و معنوی یاد می‌شود که شخصی را به ملت معینی مرتبط می‌سازد^۸ که این ارتباط سبب بهره‌مندی از حقوق و تحمیل وجایب گردیده و از این جهت اهمیت یافته است. لذا گفته‌اند: تابعیت عبارت از رابطه سیاسی، حقوقی و معنوی یک شخص حقیقی یا حقوقی یا یک شیء با یک دولت معین است به

1. Nationality/Citizenship.

۲. محمد نصیری (۱۳۹۰)، حقوق بین‌الملل خصوصی، تهران، انتشارات آگاه، ج بیست و ششم، ص ۲۶.

۳. کیث فالکس (۱۳۸۱)، شهروندی، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، نشر کویر، ص ۲۵.

۴. کاستلز، همان، ص ۱۰۱.

۵. فالکس، همان، ص ۳۰.

۶. کاستلز، همان، ص ۱۱۰.

7. Rogers Brubaker (1994), *Citizenship and Nationhood in France and Germany*, London, Harvard University Press, P. 31.

۸. نصیری، همان، ص ۲۶.

نحوی که حقوق و تکالیف او از همین رابطه ناشی می‌شود.^۱

سال‌های متمادی اشخاص فقط از تابعیت یک کشور برخوردار بودند و تصور داشتن تابعیت همزمان دو یا چند کشور توسط یک شخص غیر ممکن یا حداقل دشوار بود. یعنی تابعیت امری ساده بود و معمولاً اشخاص مستقر در یک کشور بودند و تبعه همان کشور شناخته می‌شدند. اما امروزه بر اثر گسترش جهانی‌شدن و به تبع آن افزایش مهاجرت‌های بین‌المللی، تابعیت تبدیل به موضوعی پیچیده‌تر شده است و آن عبارت است از حصول تابعیت کشورهای مختلف توسط یک فرد به نحوی که همزمان دارای عنوان تبعه و بیگانه است.^۲ این موضوع به دلیل گسترش روزافزون جهانی‌شدن و تبعات ناشی از آن مانند افزایش مهاجرت، ازدواج‌های بین‌المللی، اقامت و تولد در کشور دیگر، در حال افزایش است؛ چرا که غالب کشورها علاوه بر قاعده «خون»،^۳ قواعد «خاک»^۴ و «اقامت»^۵ را نیز اجرا می‌کنند.^۶ اصولاً شناسایی تابعیت مضاعف ناشی از صلاحیت کشورها است که مجاز هستند بر اساس اهداف، اقتضات و معیارهای تأمین‌کننده منافع آنها، سیاست‌های شناسایی اتباع و اعطای تابعیت خود را طراحی و اجرا کنند^۷ که خود سبب ایجاد قوانین گوناگون در کشورها گردیده است؛ خصوصاً که نظام حقوقی واحدی در سطح بین‌الملل در این خصوص وجود ندارد.^۸ به همین دلیل گفته‌اند چنین وضعیتی ناشی از «توسعه ناقص قواعد جهانی تابعیت» است.^۹ امروزه سیاست‌های کشورهای «مهاجر پذیر»^{۱۰} و هم «مهاجر فرست»^{۱۱} بر مبنای عدم

۱. نصرالله ابراهیمی (۱۳۹۰)، حقوق بین‌الملل خصوصی، تهران، انتشارات سمت، ص ۸۴

2. Brondsted, Op. Cit, p. 528.

3. Jus Sanguinis.

4. Jus Soli.

5. Jus Domicili

۶. کاستلز، همان، ص ۱۷۴.

۷. ماری گای (۱۳۸۸)، شهروند در تاریخ اندیشه غرب، ترجمه عباس باقری، تهران، فرزانه، ص ۱۸.

۸. محمود سلجوقی (۱۳۸۴)، حقوق بین‌الملل خصوصی، تهران، میزان، چ چهارم، ج ۱، ص ۱۴۹.

9. Brondsted, Op. Cit, p. 527.

10. Immigration Country.

11. Emigration Country.

لزام لغو تابعیت قبلی و اجازه «تابعیت مضاعف»^۱ قرار گرفته است^۲ که این موضوع باعث می‌شود برخی اشخاص علاوه بر تابعیت اصلی، تابعیت دومی را نیز کسب کنند و حتی ممکن است «چندتابعیتی»^۳ گردند؛ یعنی یک شخص همزمان نسبت به دو یا چند کشور حقوق و تعهداتی را پیدا می‌کند.

ماده ۲ «کنوانسیون اروپایی تابعیت ۱۹۹۷» تابعیت مضاعف را تعریف کرده است و در بند «ب» می‌گوید که تابعیت چندگانه به معنای داشتن تابعیت دو یا چند دولت توسط یک شخص به طور همزمان است. از تعریف مذکور روشن می‌گردد با شناسایی تابعیت مضاعف، تعریف باتیفول مبنی بر تعلق حقوقی شخص به جمعیت تشکیل دهنده دولت، با چالش مواجه است؛ چراکه منظور جمعیتی است که تشکیل آن به تشکیل دولت انجامیده باشد و تعلق نیز به این معنی است که دارنده در برابر دولت‌های دیگر باشد.^۴ در حالی که، اولاً براساس تابعیت مضاعف، لزوماً تبعه تشکیل دهنده جمعیت مذکور نیست و ثانیاً تبعه نمی‌تواند در برابر دولت‌های دیگر باشد؛ چه‌بسا که او تبعه یک یا چند دولت دیگر نیز است. آشکار می‌شود که تابعیت مضاعف مفهومی فراتر از برخی تعاریف سنتی از تابعیت دارد و حتی گسترش آن به تبع گسترش جهانی شدن، امروزه مرزهای سیاسی را کمرنگ ساخته و نقش آن را به عنوان نهاد تقسیم جغرافیایی اشخاص کمتر کرده و با متعلق ساختن شخص به چند دولت، حقوق و تعهدات را به ورای مرزهای سیاسی رسانده است^۵ و باید با توجه به این مفهوم خاص، تحلیل و آثار آن مورد بررسی قرار گیرد.

1. Dual Nationality.

2. Per Gustafson (2002), "Globalisation, Multiculturalism and Individualism", Journal of Ethnic and Migration Studies, Vol. 28, No. 3, p. 467.

3. Multi Nationality.

۴. به نقل از سلجوقی، همان، ص ۱۳۷.

5. Brondsted, Op. Cit, 543.

۳. تحول در روش‌های حصول تابعیت

۳-۱. قاعده خون

اصلی‌ترین روش برای حصول تابعیت در جوامع مختلف و برای سالیان متمادی، «قاعده خون» است. براساس این قاعده فقط اشخاصی تابعیت کشوری را حاصل می‌کنند که والدین آنها تابعیت آن کشور را داشته باشند. به دلیل اینکه در این روش تابعیت از طریق خون از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، «قاعده خون» نامیده شده است؛ یعنی به محض تولد فرزند، او دارای تابعیت والدین خود می‌گردد که به همین دلیل، برخی آن را «تابعیت نسبی» گفته‌اند.^۱ البته، در این روش، معمولاً انتقال تابعیت از طریق پدر صورت می‌گیرد و برای اینکه فرزندی دارای تابعیت کشور خاصی باشد، لازم است پدر او تبعه آن کشور باشد. به همین دلیل، در این روش به صورت سنتی معمولاً تابعیت از طریق مادر منتقل نمی‌شود. اما با تحولات صورت گرفته در عرصه‌های حقوقی و اجتماعی، از دهه‌های اخیر برخی کشورها قاعده خون را نسبت به هر یک از والدین در نظر می‌گیرند و تفکیک جنسیتی را در این خصوص قائل نیستند.^۲ اصل خون با آنکه در گذشته اصل قانونی غالب بوده است اما امروزه با گسترش جهانی شدن و کم شدن از اصالت تابعیت و کمرنگ شدن رابطه تابعیت با دولت-ملت، از غلبه آن کاسته شده است. با این حال، هنوز کشورهایی که هویت ملی را برتر می‌دانند، اصل خون را به صورت کامل اجرا می‌کنند و انتقال تابعیت را فقط از طریق خون می‌دانند.^۳ مانند اتریش، سوئیس و ژاپن که انتقال تابعیت در این کشورها صرفاً بر مبنای نسب است.^۴

۱. نصیری، همان، ص ۳۰.

۲. منوچهر توسلی نائینی و عبدالواحد افضلی (۱۳۹۳)، «تحولات حقوقی قانون تابعیت افغانستان در زمینه ازدواج با بیگانگان در مقایسه با قانون تابعیت ایران»، فصلنامه اندیشه‌های حقوقی خصوصی، ش ۲، ص ۱۸.

3. Eric C. Dahlin (2008), "Citizenship Beyond Borders: A Cross-National Study of Dual Citizenship", Socio-logical Inquiry, Vol. 78, No. 1, p. 57.

۴. کاستلز، همان، ص ۱۸۶.

۳-۲. قاعده خاک

در مقابل قاعده خون، «قاعده خاک» قرار دارد که ارتباطی با والدین و نسب شخص ندارد و مبتنی بر آن، هر طفل در سرزمین یا خاک هر کشوری که این قاعده را شناسایی کرده است، متولد گردد، تابعیت همان کشور را کسب خواهد کرد. یعنی ملاک محدوده جغرافیایی است که کودکی در آن متولد می‌گردد و مربوط به هر کشوری که باشد، او تابعیت همان کشور را خواهد داشت.

با آنکه در اوایل پیدایش نهاد تابعیت، قاعده خاک مورد استقبال تمام کشورها نبود، اما با گذشت زمان، امروزه تقریباً اکثر کشورها قاعده خاک را در کنار خون اجرا می‌کنند؛ خصوصاً از سوی کشورهایی که به هویت ملی کمتر اهمیت می‌دهند، بیشتر است.^۱ همچنین، قاعده خاک به تنهایی قابلیت اجرا ندارد و معمولاً اکثر کشورهای مدرن تلفیقی از هر دو قاعده خون و خاک را اجرا می‌کنند^۲ اما قاعده خاک در کشورهای اروپایی و آمریکایی بیشتر توسعه یافته است.^۳ با این حال، برخی کشورها از قاعده خاک به عنوان اعطای تابعیت به صورت محدود استفاده می‌کنند و تحت شرایط سخت تری براساس آن اعطای تابعیت می‌کنند؛ مانند آلمان‌ها که آن را نسبت به اتباع مهاجرین، تا سن ۲۳ سالگی اجازه می‌دهند^۴ و قانون تابعیت فرانسه، بلجیم و هلند قاعده «خاک مضاعف»^۵ را اجرا می‌کنند.^۶ اما در مقابل، برخی کشورها مانند کانادا و آمریکا به صورت مطلق براساس خاک اعطای تابعیت می‌کنند.

۳-۳. قاعده اقامت

قواعد اصلی برای اعطای تابعیت به صورت سنتی عبارت از همان قواعد خون و خاک

1. C. Dahlin, Op. Cit, p. 57.

۲. کاستلز، همان، ص ۱۷۰.

3. Brondsted, Op. Cit, p. 537.

4. Elke Winter (2014), "Tradition of Nationhood or Political Conjuncture?", Comparative Migration Studies, Vol. 2, No. 1, P. 35.

5. Double Jus Soli.

۶. کاستلز، همان، ص ۱۸۵.

هستند. تمام کشورها از آنها برای اعطای تابعیت استفاده می‌کنند. اما امروزه با افزایش مهاجرت‌ها و سکونت تعداد زیادی از اتباع کشورها در کشور غیر متبوع و به تبع آن افزایش اجازه تابعیت مضاعف، باعث شده است بسیاری از کشورها به «اقامت» این افراد در سرزمین خود توجه کنند و آن را به عنوان مبنایی برای اعطای تابعیت در نظر بگیرند.^۱ به دلیل گستردگی و افزایش تعداد کشورهایی که آن را اجرا می‌کنند، امروزه می‌توان از آن به عنوان یک قاعده نام برد که حتی ممکن است در آینده با استقبال بیشتری مواجه گردد. مبتنی بر این نهاد، اشخاص بیگانه که در کشور محل استقرار خود مدت زمان مشخصی را اقامت نمایند، بعد از سپری نمودن آن مدت، می‌توانند تقاضای تابعیت آن کشور را نمایند. این قاعده ممکن است از سوی کشورهایی که تابعیت مضاعف را اجازه نداده‌اند نیز اجرا شود که در آن صورت، لغو تابعیت قبلی را شرط اعطای تابعیت قرار می‌دهند. اما کشورهایی که اجازه تابعیت مضاعف را داده‌اند، قاعده اقامت را به صورت مطلق اجرا می‌کنند. البته، مبنای تقاضای تابعیت بر اساس اقامت، می‌تواند ناشی از سرمایه‌گذاری یا تجارت یا مسائل سیاسی (مانند پناهندگی سیاسی) باشد.

۳-۴. ازدواج بنیاد اندیشه

ازدواج به عنوان امر خصوصی اصطلاحاً ارتباطی با تابعیت که جنبه سیاسی نیز دارد، ندارد. اما به صورت سنتی کشورها ازدواج را مؤثر بر تابعیت قرار داده‌اند که مطابق آن، زوجه تابعیت کشور زوج را حاصل می‌کند. براساس این نگرش سنتی، در اثر ازدواج بین اتباع دو کشور، تابعیت زوج بر زوجه تحمیل می‌شود که اصطلاحاً «وحدت تابعیت زوجین» نامیده می‌شود. بر این اساس، در ازدواج‌های چندملیتی، تابعیت زوج بر زوجه تحمیل می‌شود و حتی زوجه تابعیت مضاعف پیدا می‌کند.

اما امروزه نگرش سنتی مذکور از قوت گذشته برخوردار نیست و کشورهایی که آن را اجرا می‌کنند معدود هستند. کشورها با تغییر نگرش، از قاعده وحدت تابعیت عدول کرده

۱. کاستلز، همان، ص ۱۷۰.

و اغلب آنها «قاعده استقلال تابعیت» را اجرا می‌کنند. در اثر چنین نگرشی، ازدواج اثری بر تابعیت ندارد، اما براساس ازدواج، هر یک از زوجین می‌توانند تابعیت زوج دیگر را بر اثر تقاضا حاصل کنند. غالباً نیز چنین تقاضایی از سوی زوجه پذیرفته می‌شود. البته، کشورهای که بر اثر ازدواج تقاضای تابعیت را از سوی زوج می‌پذیرند، اندک هستند. به این ترتیب، ازدواج به صورت غیر مستقیم می‌تواند مؤثر بر تابعیت باشد. در این خصوص حتی سازمان ملل متحد نیز کنوانسیون را تحت عنوان «تابعیت ناشی از ازدواج»^۱ در سال ۱۹۵۷ ایجاد کرده است که مطابق آن، کشورهای عضو متعهد شده‌اند اعطای تابعیت را در اثر چنین ازدواج‌هایی تسهیل کنند و امتیازات ویژه‌ای را در نظر بگیرند.^۲ همچنین، کنوانسیون تابعیت ۱۹۹۷ اتحادیه اروپایی با آنکه در ماده ۴ بیان کرده است ازدواج و انحلال آن اثری بر تابعیت طرفین ندارد، در بند چهار ماده ۶ تصریح دارد که کشورهای عضو اتحادیه، اعطای تابعیت را برای همسران بیگانه اتباع خود تسهیل خواهند کرد.

۴. تحول در اصول حاکم بر تابعیت

۴-۱. اصل لزوم تابعیت

تابعیت به عنوان نهاد تعیین کننده حقوق و تکالیف اشخاص نسبت به دولت یا دولت‌های معین است. برای اینکه بتوان اشخاص را از حقوق خود مطلع و تکالیف او را گوشزد نمود، هر شخصی باید تابعیت کشوری را داشته باشد که اگر تابعیت او معین نباشد، از حقوق لازم برخوردار نخواهد گردید و زمینه تجاوز به حقوق او هم در داخل کشور محل استقرار مانند محرومیت از حقوق سیاسی در انتخاب کردن و انتخاب شدن و هم در عرصه بین‌الملل مانند عدم حمایت سیاسی از او فراهم می‌گردد. بنابراین، بی‌تابعیت بودن علاوه بر اینکه باعث

1. Convention on The Nationality Of Married Women, New York, 20 February 1957.

2. Article 3: "(1) Each Contracting State agrees that the alien wife of one of its nationals may, at her request, acquire the nationality of her husband through specially privileged naturalization procedures; the grant of such nationality may be subject to such limitations as may be imposed in the interests of national security or public policy. (2) Each Contracting State agrees that the present Convention shall not be construed as affecting any legislation or judicial practice by which the alien wife of one of its nationals may, at her request, acquire her husband's nationality as a matter of right".

برهم خوردن نظم ملی کشورها می‌گردد، نظم بین‌المللی را نیز خدشه‌دار می‌سازد. به همین دلیل، «کنوانسیون ۱۹۳۰ لاهه راجع به مهمترین موضوعات تعارض تابعیت»^۱ تصریح کرده است که به نفع عموم جامعه بین‌المللی است که هر فرد دارای یک تابعیت باشد و کنوانسیون اروپایی تابعیت نیز تحت عنوان اصول مربوط به تابعیت که باید کشورهای عضو رعایت کنند در ماده ۴ می‌گوید: ۱. هر کس حق تابعیت دارد؛ ۲. از بی‌تابعیتی باید اجتناب شود؛ و ۳. هیچ کس نباید به طور خودسرانه از تابعیتی که دارد محروم گردد. حتی بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر ملل متحد (ماده ۱-۱۵) تابعیت به عنوان یک حق، از حقوق اساسی بشر به شمار می‌رود که داشتن آن زمینه‌ساز بهرمندی از سایر حقوق است.^۲

با آنکه عوامل بی‌تابعیتی مانند جنگ و اشغال نظامی و پناهندگی امروزه کاهش یافته‌اند و سلب تابعیت برای مجازات به عنوان یک قاعده و اصل منع شده است، اما در مواردی همچنان اشخاصی وجود دارند که تابعیت هیچ کشوری را ندارند. برای جلوگیری از ایجاد و افزایش اشخاص بی‌تابعیت، قاعده‌هایی توسط کنوانسیون‌های بین‌المللی و قوانین ملی در نظر گرفته شده‌اند که عبارت از موارد ذیل هستند:

اول- قاعده کسب تابعیت به محض تولد: یکی از قواعد حاکم برای رعایت اصل داشتن تابعیت، کسب تابعیت به محض تولد است که این قاعده تقریباً مورد پذیرش تمام کشورها است^۳ و کنوانسیون‌های بین‌المللی نیز بر این موضوع تأکید دارند که باید هر شخصی به محض تولد، تابعیت کشوری را داشته باشد. برای این منظور، کشورها از دو قاعده خون و خاک استفاده می‌کنند. اگر در گذشته کشورها تمایل به یکی از قواعد خون یا خاک داشتند، امروزه تلفیقی از آنها را مورد توجه قرار می‌دهند و سعی می‌کنند از هر دو استفاده کنند. با اینحال، ممکن است یکی از قواعد مذکور در نظام حقوقی خاصی از اهمیت بیشتری برخوردار باشد که این موضوع بستگی به ترکیب جامعه و فرهنگ حاکم بر آن دارد و واقعیت‌های جمعیتی آن تعیین کننده اولویت‌ها است؛ چنانکه در ایالات متحده به دلیل

1. Convention on Certain Questions relating to the Conflict of Nationality Laws, Hague, 1930.

۲. فالکس، همان، ص ۱۸.

۳. عبدالواحد افضلی و محمداسحق رحیمی (۱۳۹۱)، حقوق بین‌الملل خصوصی، تهران، انتشارات سمت، ص ۵۷.

اینکه جامعه‌ای متشکل از مهاجران با ملیت‌های متعدد است، قاعده خاک از اهمیت بیشتری برخوردار است و در مقابل در فرانسه به دلیل اینکه احساسات ملی در انطباق بیشتر با ملیت است، نظام قانون تابعیت آن کشور بیشتر متوجه معیار خون است.^۱

دوم - قاعده پیوسته بودن تابعیت: در حقوق بین‌الملل خصوصی، هر شخصی باید پیوسته تابعیت کشوری را داشته باشد و نباید در داشتن تابعیت در برهه‌ای از زمان وقفه‌ای ایجاد شود؛ چرا که در این مدت، شخص بی‌تابعیت می‌گردد و تا هنگامی که تابعیتی را حاصل نکرده است حقوق و تکالیف او باعث بینظمی ملی و بین‌المللی می‌گردد؛ مضافاً که حصول تابعیت توسط او با مشکل مواجه می‌شود. به این دلیل که برای حصول تابعیت هر کشوری شرایطی از سوی قانونگذار آن کشور مقرر شده است که اگر او آن شرایط را نداشته باشد، قادر به کسب تابعیت نخواهد بود. به همین دلیل، پیوسته بودن تابعیت ایجاب می‌کند که تبعه همواره رابطه سیاسی و حقوقی با کشوری داشته باشد و این رابطه نباید قطع گردد. در گذشته که جوامع بشری و به تبع آن نظام‌های حقوقی به رشد و بلوغ نرسیده بودند، قوانینی وجود داشتند که باعث بی‌تابعیتی اشخاص می‌شدند، مانند اینکه اگر شخصی به قصد ترک وطن به خارج از کشور عزیمت می‌کرد، از او سلب تابعیت صورت می‌گرفت.^۲ اما امروزه این نگرش مردود دانسته شده است و اغلب کشورها چنین قوانینی را حذف کرده یا از شدت آن کاسته‌اند. با این وجود، هنوز به صورت پراکنده مواردی از آن وجود دارد مانند مصر که از اشخاصی که کشور را برای مدت طولانی ترک کرده و محل اقامت دائم خود را در کشور دیگری قرار داده‌اند، سلب تابعیت به عمل می‌آورد.^۳

بنابراین، هر گاه شخصی بخواهد در دوران حیات خود تابعیت کشور متبوع خود را ترک کند، ناچار است ابتدا تابعیت کشور دیگری را تحصیل کرده باشد تا پیوسته بودن تابعیت برقرار گردد. در جهت حفظ قاعده مذکور، کنوانسیون اروپایی تابعیت ۱۹۹۷ نیز در ماده ۱ با توجه به جنبه‌های حقوق بشری تأکید دارد که تابعیت حق هر فرد است و هیچ‌کسی

۱. سلجوقی، همان، ص ۱۵۳.

۲. افضل‌ی و رحیمی، همان، ص ۶۴.

۳. حسین آل‌کجیاف (۱۳۸۹)، تابعیت در ایران و سایر کشورها، تهران، جنگل، ص ۲۱۰.

نمی‌تواند فردی را از داشتن آن محروم کند.

۴-۲. اصل وحدت تابعیت

بر اساس «اصل وحدت تابعیت»^۱ هیچ فردی نباید بیش از یک تابعیت داشته باشد. اصل وحدت تابعیت مبتنی بر نگرش سنتی است که تعدد تابعیت را همانند بی‌تابعیتی غیر عادی و سبب بی‌نظمی می‌داند. به این صورت که فرد دارای تابعیت مضاعف یا حتی بیشتر، نسبت به دو یا چند کشور حقوق و تعهداتی را خواهد داشت که گاهی آنها معارض یکدیگر هستند و شخص مذکور نمی‌تواند از عهده انجام تمام تکالیف خود برآید. به همین دلیل، کنوانسیون ۱۹۳۰ لاهه نیز بر این موضوع تأکید داشته است و «کنوانسیون اروپایی کاهش موارد چندتابعیتی و مکلفیت عسکری ۱۹۶۳ استراسبورگ» نیز از کشورهای عضو خواسته است که از وقوع تابعیت مضاعف پرهیز کنند.

اما حقیقت آن است که با وجود پیشینی کنوانسیون‌های بین‌المللی و بسیاری از قوانین ملی کشورها، امروزه حفظ اصل وحدت تابعیت غیر ممکن شده است. به دلیل اینکه کشورها با توجه به نیازها و مصالح جامعه خود از هر دو قاعده خون و خاک برای اعطای تابعیت استفاده می‌کنند که این موضوع اسباب وقوع تابعیت مضاعف را فراهم می‌آورد. مانند اینکه فرزند تبعه فرانسوی در خاک انگلستان متولد گردد که بر این اساس، فرزند مذکور تابعیت والدین فرانسوی خود را از طریق قاعده خون دارد و تابعیت انگلستان را از طریق ولادت در خاک آن کشور حاصل می‌کند؛ حتی، اعطای تابعیت بر اساس اقامت، بر موارد چندتابعیتی به شدت افزوده است.

بنابراین، امروزه با گسترش جهانی‌شدن، وقوع تابعیت مضاعف از طرق گوناگون قابل تحقق است و پیشگیری کشورها نیز نتوانسته است به صورت کامل مانع آن گردد. در این زمینه، برخی از کنوانسیون‌های بین‌المللی نیز دیدگاه خود را تغییر داده‌اند و سعی در جلوگیری از وقوع تابعیت مضاعف ندارند و آن را واگذار به قوانین ملی کشورها کرده‌اند.^۲

1. Unitary Concept of Nationality.

۲. ر.ک: European Convention on Nationality, Strasbourg, 1997.

حتی برخی از کشورها سیاست‌های تابعیتی خود را بر مبنای دو یا چندتابعیتی قرار داده‌اند که عملاً باعث تحقق تابعیت مضاعف بیش از هر زمانی می‌گردند. براساس دیدگاه جدید، وحدت تابعیت نمی‌تواند به عنوان یک اصل در حوزه تابعیت مطرح باشد بلکه این موضوع واگذار به قوانین ملی کشورها شده است تا با توجه به نیازها و مصالح جامعه خود به موضوع تابعیت پردازند؛ خصوصاً که معضلات نگران‌کننده راجع به تابعیت مضاعف امروزه تقریباً رفع شده است و حتی با گسترش دو یا چندتابعیتی، بعد سیاسی و امنیتی تابعیت کاسته شده است.

۴-۳. اصل تغییرپذیری تابعیت

در گذشته از تابعیت به عنوان رابطه‌ای مادام‌العمر و غیر قابل تغییر بین شخص و دولت یاد می‌کردند و مبتنی بر این نگرش، اجازه ترک تابعیت را نمی‌دادند؛ مانند امپراطوری عثمانی و روسیه تزاری.^۱ این اندیشه تا اواسط قرن نوزدهم ادامه یافت اما از آن به بعد، دولت‌ها به این نتیجه رسیدند که مصلحت آنها همیشه در این نیست که به هر شکل تبعه را از طریق رابطه تابعیت حفظ کنند؛ کما اینکه در دنیای معاصر برای کشورهایی که جمعیت زیاد دارند، چنین نگرشی، امری پذیرفتنی تلقی نمی‌گردد و حتی در بیشتر کشورها تغییر تابعیت به عنوان یک اصل مورد قبول قرار گرفته است. به همین دلیل، امکان تغییر تابعیت ناشی از حقوق فطری و طبیعی بشر دانسته شده است. این موضوع سبب گردیده است، بسیاری از کنوانسیون‌ها و قوانین ملی امکان تغییر تابعیت را مورد پیشبینی قرار دهند و اشخاص را در این خصوص مختار بدانند. اما این پیشبینی وجود دارد که تغییر تابعیت نباید به نحوی باشد که شخص هنوز تابعیت کشور دیگری را تحصیل نکرده است؛ چرا که اصولاً داشتن تابعیت و پیوسته بودن تابعیت از جمله اصول پذیرفته شده تمام کشورها است و شخص نباید در وضعیتی قرار بگیرد که «بی‌تابعیت» قلمداد گردد. این موضوع باعث گردیده است قوانین ملی کشورها، در کنار پیشبینی تغییر تابعیت، شرایط و قواعدی را در نظر بگیرند تا از وقوع بی‌تابعیتی جلوگیری کنند. همچنین، امروزه بسیاری از کنوانسیون‌ها و قوانین ملی حتی سلب تابعیت را

۱. افضل‌ی و رحیمی، همان، ص ۸۲.

به عنوان مجازات حذف یا تعدیل کرده‌اند و کمتر کشوری از اتباع خود برای مجازات سلب تابعیت می‌کند. چه اینکه امروزه، تابعیت به عنوان یک حق، یکی از حقوق اساسی بشر قلمداد می‌گردد که حفاظت از سایر حقوق نیز منوط به آن است.^۱

۵. آثار تحولات راجع به تابعیت

۵-۱. تحول در شناسایی تابعیت مضاعف

جهانی‌شدن در ابعاد مختلف سبب شده است نگاه به تابعیت و شهروندی نیز فراملیتی گردد و محدود به مرزهای سیاسی باقی نماند.^۲ البته نه به معنای نفی کامل که هنوز تابعیت توسط دولت‌ها اعطا می‌گردد و بخشی از عملکرد آنها است.^۳ براساس این نگرش، تعلق اشخاص فقط نسبت به یک جامعه سیاسی برقرار نیست و چه بسا که نسبت به دو یا چند کشور باشد. یعنی یک شخص ممکن است همزمان تابعیت دو یا چند کشور را دارا باشد که اصطلاحاً در موقعیت «تابعیت مضاعف» یا «چندتابعیتی» قرار بگیرد. بر اثر جهانی‌شدن، امروزه بیش از میلیون‌ها نفر به دلایلی همچون تحصیل، کار، تجارت، اقامت و گردشگری و حتی جنگ مهاجر شده‌اند. از این تعداد مهاجر، ممکن است برای تعداد زیادی از آنها وقایعی رخ دهد که بر تابعیت آنها تأثیر بگذارد، مانند ازدواج، ولادت و تقاضای تابعیت براساس اقامت یا غیر اقامت؛ به علاوه که امروزه جهانی‌شدن بیش از هر زمان دیگری جریان دارد. موضوعات مذکور باعث گردیده است، از اواخر قرن بیستم به این سو، نگرش دولت‌ها نسبت به تابعیت مضاعف تغییر کند.^۴ این تغییر، علاوه بر اینکه متناسب با واقعیت‌های موجود است، به دلیل اینکه تابعیت مضاعف عملاً در اغلب کشورها وجود دارد و به صورت کامل قابل جلوگیری نیست مانند اغلب کشورهای اروپایی،^۵ می‌تواند پاسخگوی سیاست‌های سیاسی،

۱. فالکس، همان، ص ۱۸.

۲. همان، صص ۱۸۰-۱۸۶.

3. Engin F. Isin & Peter Nyers (2014), *Routledge Handbook of Global Citizenship Studies*, New York, Routledge, P. 5.

4. Gustafson, Op. Cit, p.466.

5. Marc Morje Hward (2005), "Variation in Dual Citizenship Policies in the Countries of the EU", *Center for Migration Studies of New York*, Vol. 39, No. 3, P. 74.

اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز باشد؛ چرا که بر اثر جهانی شدن، فرایندهای اقتصادی و سیاسی بر تابعیت چیره شده و از اهمیت آن به عنوان یک نهاد سیاسی محض که باید متعلق به یک دولت باشد، کاسته است.^۱

موضوع مهاجرت و شناسایی تابعیت مضاعف در ابتدا از سوی کشورهای غربی و در رأس آنها کانادا، ایالات متحده و استرالیا و سپس اروپای غربی بوده است؛ گرچه این کشورها تا قبل از آن، سیاست لغو تابعیت کشور مبدأ را داشته‌اند. کشورهای مذکور به دلیل رشد صنعتی و اقتصادی، نیازمند نیروی کار فراوان بودند و مهاجرین نیز جویای آن^۲ که این موضوع باعث گردید آنها به سرعت با تعداد زیادی مهاجر مواجه شوند که در جامعه مقصد ادغام نشده و ایجاد چالش‌هایی کرده‌اند. از طرفی، همچنان تعداد زیادی در حال ورود به این کشورها بودند. بسیاری از آنها راه‌حل را در تغییر نگرش و در پیش گرفتن سیاست‌های اجازه و شناسایی تابعیت مضاعف و حتی چندتابعیتی در نظر گرفتند.^۳ این موضوع باعث گردید علاوه بر تغییر سیاست و تحول در کنوانسیون اروپایی تابعیت ۱۹۹۷ و به تبع آن در قوانین ملی کشورهای عضو اتحادیه، اغلب آنها از دیدگاه سنتی خود بازگشته و موضوع مربوط به تابعیت را به قوانین داخلی کشورهای عضو واگذار کردند که براساس نیازها و اقتضانات جامعه خود اقدام به اجازه یا رد آن می‌کنند.

۲-۵. تحول در تابعیت ازدواج‌های چندملیتی

براساس دیدگاه سنتی، بیشتر کشورها قائل به حاکمیت «وحدت تابعیت» زوجین در ازدواج تبعه خود با بیگانه یعنی در ازدواج‌های چندتابعیتی بوده‌اند.^۴ اما تقریباً از قرن نوزده به این سو، به‌خصوص بعد از جنگ‌های جهانی، اصل وحدت تابعیت در خانواده مورد انتقاد

1. Gustafson, Op. Cit, p. 465.

2. Szabolcs Pogonyi (2011), "Dual Citizenship and Sovereignty", Routledge, Vol. 39, No. 5, pp. 690-689.

3. Florian Justwan (2014), "Disenfranchised Minorities: Trust, Definitions of Citizenship, and Noncitizen Voting Rights in Developed Democracies", International Political Science Review, pp. 1-2.

4. Rainer Baubock & Eva Ersboll & Kees Groenendijk (2006), Acquisition and Loss of Nationality, Amsterdam, Amsterdam University Press, Vol. 1, P. 114

قرار گرفته و بسیاری از کشورها از آن رویگردان شده‌اند؛^۱ چرا که ملازم‌های بین وحدت جسمانی متعاقب ازدواج که امری خصوصی است و وحدت تابعیت که رابطه‌ای سیاسی و بین فرد و حکومت است، وجود ندارد.^۲ یعنی اتباع کشورهای مختلف در اثر ازدواج می‌توانند با وجود تفاوت در تابعیت، وحدت جسمانی نیز داشته باشند.

این تحول در نگرش، غالباً ناشی از تفکر تساوی حقوق زن و مرد است که بعد از جنگ جهانی اول بیشتر مطرح شده است؛^۳ خصوصاً با این تئوری که زن در هنگام ازدواج فقط به شخص مرد علاقمند بوده است نه به تابعیت و رژیم حاکم بر ازدواج و سایر امور شخصیه او،^۴ استقلال تابعیت از استحکام و طرفداران بیشتری برخوردار شده است. همچنین تغییر و تحول مذکور، در بسیاری از اسناد بین‌المللی نیز مشهود است؛ چنانکه منشور سازمان ملل متحد در بند ۳ ماده ۱، یکی از اهداف خویش را گسترش احترام به حقوق و آزادی‌های اساسی برای همه معرفی می‌کند، بی‌آنکه نژاد، جنسیت و مذهب آنها را از یکدیگر متمایز سازد؛ کنوانسیون رفع کلیه تبعیض‌ها از زنان ۱۹۷۹، در بند ۱ ماده ۹ نیز متذکر این مطلب شده است.^۵ در جدیدترین تحول، کنوانسیون اروپایی تابعیت در ماده ۴ به تعدادی اصول اشاره دارد که در بند سوم و چهارم به استقلال تابعیت زوجین مربوط می‌گردد. در بند سوم مورد سلب تابعیت می‌گوید: «هیچ‌کس نباید به طور خودسرانه از تابعیت متبوع خود محروم گردد». در بند چهارم اختصاصاً به موضوع پرداخته و می‌گوید: «ازدواج و انحلال آن بین تبعه دولت عضو و یک خارجی و تغییر تابعیت یکی از زوجین در دوران ازدواج، هیچ‌یک بخودی‌خود بر تابعیت زوج دیگر تأثیر نخواهد گذاشت».

از اواسط قرن بیستم، تعداد کشورهایی که تمایل به پذیرش قاعده استقلال تابعیت یافته‌اند، رو به افزایش نهاده و تساوی حقوق زن و مرد به تساوی در تابعیت زوجین سرایت کرده

1. Ibid, pp. 114-117.

۲. ابراهیمی، همان، ص ۱۰۸.

3. Baubock, Op. Cit, p. 116.

۴. نصیری، همان، ص ۵۳.

۵. توسلی نائینی و افضلی (۱۳۹۴)، همان، ص ۴۲۲.

است؛ به این طریق، تابعیت را از ازدواج مجزا و بی‌ارتباط کرده‌اند.^۱ در این سیستم، ازدواج سبب تحمیل تابعیت یکی از زوجین بر دیگری نمی‌گردد. اما اگر خود زن به وحدت تابعیت با شوهر تمایل داشته و راضی باشد، منعی ندارد^۲ و حتی قوانین بسیاری از کشورها، امتیاز و تسهیلاتی را در خصوص کسب تابعیت زوج دیگر، در نظر می‌گیرند؛^۳ چنانکه کنوانسیون اروپایی تابعیت در ماده ۱۴ تصریح می‌کند که دولت عضو باید اجازه دهد که اتباع آنها دارای تابعیت کشور دیگری بشوند، چنانچه تابعیت اخیر بخودی‌خود از طریق ازدواج حاصل شده است.

۵-۳. تحول در انتقال تابعیت مادر در ازدواج‌های چندملیتی

در گذشته به دلیل اجازه و شناسایی محدود تابعیت مضاعف توسط کشورها، انتقال تابعیت از طریق مادر ممکن نبوده است. چرا که اولاً قاعده استقلال تابعیت کمتر مورد شناسایی قوانین کشورها قرار گرفته بود و ثانیاً انتقال تابعیت از طریق هر یک از والدین، سبب بروز تابعیت مضاعف می‌گردید که چندان خوشایند کشورها نبود. خصوصاً که اکثر جوامع به صورت سنتی، انتقال تابعیت را به تبع انتقال نسب می‌دانستند که این موضوع نیز باعث عدم اجازه انتقال تابعیت از طریق مادر می‌گردید.

اما امروزه نمی‌توان به آسانی بهره‌مندی از حقوق شهروندی که داشتن تابعیت هر یک از والدین می‌تواند یکی از مصادیق آنها باشد را از اتباع سلب کرد و مانع آن گردید. حتی کنوانسیون حقوق اطفال، اعطای تابعیت را به عنوان بخشی از «حق بر هویت» طفل در نظر گرفته است^۴ و حتی حق تابعیت از جمله حقوق طبیعی و اجتماعی طفل به شمار می‌رود.^۵ از طرفی، این حق هر تبعه است که فرزند او نیز دارای تابعیت متبوع او باشد مگر آنکه فرزند

۱. جلال‌الدین مدنی (۱۳۸۴)، حقوق بین‌الملل خصوصی، تهران، انتشارات جنگل، ج چهارم، ص ۵۶.

۲. منوچهر توسلی نائینی (۱۳۸۶)، «مفهوم بیگانه از دیدگاه قوانین ممنوعیت یا محدودیت استملاک بیگانگان در ایران»، فصلنامه نامه مفید، ش ۶۱، ص ۱۰۵.

۳. بهشید ارفع‌نیا (۱۳۸۶)، حقوق بین‌الملل خصوصی، تهران، بهتاب، ج ۱، ج دوم، ص ۸۷.

۴. محدثه معینی‌فر، (۱۳۹۱)، «بررسی حق کودک بر هویت در اسلام و اسناد بین‌المللی»، فصلنامه فقه و حقوق خانواده (ندای صادق)، ش ۵۳، ص ۸-۹.

۵. همان، ص ۱۴.

بعد از رسیدن به سن قانونی، حق انتخاب خود را اعمال کند. به همین دلیل، حتی کشورهایی که تابعیت مضاعف را به صورت رسمی اجازه نداده‌اند، بسیاری از آنها چنین امتیازی را به اطفال داده‌اند تا بعد از رسیدن به سن قانونی بتوانند تابعیت یکی از والدین خود را انتخاب کنند که به این طریق، رفع تابعیت مضاعف نیز صورت می‌گیرد.

این نگرش همسو یا متأثر از برخی کنوانسیون‌ها و بسیاری از قوانین کشورها است که آنها تفاوتی در اعطای تابعیت از طریق پدر و مادر قائل نیستند؛ مانند فرانسه، روسیه، ترکیه، اسپانیا و کوبا^۱ که فرانسه از سال ۱۹۴۵ تا قانون تابعیت فعلی، در ماده ۲۳ هر نوع تفاوتی را در انتقال تابعیت از طریق پدر و مادر از بین برده و می‌گوید: «در صورتی که لااقل یکی از والدین او فرانسوی باشد، تبعه فرانسه محسوب می‌شود». البته امروزه رویه اتحادیه اروپایی نیز مبتنی بر انتقال تابعیت از طریق هر یک از والدین قرار گرفته است^۲ که این موضوع در ماده ۶ کنوانسیون اتحادیه مشهود است. به تبع آن، تعداد زیادی از کشورهای اروپایی، براساس پذیرش استقلال تابعیت زوجین، انتقال تابعیت را از طریق مادر نیز اجرا می‌کنند مانند اسپانیا.

۴-۵. گسترش اجرای قواعد خاک و اقامت بنیاد اندیشه

در گذشته قاعده خاک به عنوان مبنای اعطای تابعیت چندان مورد اقبال کشورها قرار نگرفته بود و اصل اولیه برای اعطای تابعیت، قاعده خون در نظر گرفته می‌شده است و قاعده خاک به عنوان نهادی استثنائی، نقش فرعی داشته است. اما قاعده خاک از سوی کشورهای که تابعیت مضاعف را شناسایی کرده‌اند به عنوان قاعده و اصل مورد شناسایی قرار گرفته است. امروزه قاعده خاک به عنوان قاعده اصلی در بسیاری از کشورها شناسایی شده است و فرزندان متولد از اتباع بیگانه در خاک خود را تبعه به شمار می‌آورند. البته در نوع تابعیت و محدوده اجرای آن تفاوت‌هایی وجود دارد. در برخی کشورها و خصوصاً کشورهایی که تابعیت مضاعف را اجازه داده‌اند، فرزند متولد از اتباع بیگانه دارای تابعیت اصلی آن کشور

۱. ارفع‌نیا، همان، ص ۷۰.

2. Brubaker, Op. Cit, p. 215

می‌گردد و تمایزی بین او و سایر افراد جامعه نیست. اما در برخی کشورها، چنین تابعیتی از نوع اصلی نیست و تابعیت اکتسابی به شمار می‌رود که به تبع آن، ممکن است تفاوت‌هایی در اجرای برخی حقوق با سایر اتباع داشته باشد. همچنین، در کشورهایی که تابعیت مضاعف را اجازه داده‌اند، چنین اطفالی بعد از رسیدن به سن خاصی لازم نیست یکی از تابعیت‌های متبوع خود را انتخاب کنند اما در کشورهایی که اجازه تابعیت مضاعف را به صورت محدود اجازه داده‌اند، چنین اطفالی بعد از رسیدن به سن خاصی باید یکی از تابعیت‌های متبوع خود را انتخاب کنند مانند آلمان.^۱ بنابراین، به تبع اجازه تابعیت مضاعف یا عدم آن، برخورد کشورها در خصوص اجرای قاعده خاک متفاوت است و کشورهایی که اجازه نداده‌اند، سخت‌گیری بیشتری دارند اما در کشورهای دیگر به صورت مطلق است.

علاوه بر قاعده خون و خاک، قاعده «اقامت» از جمله نهادهای جدیدی است که کشورها از آن به عنوان مبنای اعطای تابعیت استفاده می‌کنند.^۲ براساس این قاعده، کشورها به اتباع بیگانه‌ای که مدت مشخصی را در آن کشور ساکن باشند، بعد از تقاضا تابعیت اعطا می‌کنند. مدت زمان لازم و نحوه آن از کشوری به کشور دیگر متفاوت است. اما کنوانسیون اروپایی تابعیت ۱۹۹۷ در بند سوم ماده ۱۰ مدت حداکثری را پیشبینی کرده است که کشورها نمی‌توانند شرط اقامت بیش از ده سال را در قوانین داخلی خود بگذارند.

۵-۵. ایجاد چالش در هویت و فرهنگ ملی

هویت و فرهنگ از موضوعات مهم در علم جامعه‌شناسی هستند که امروزه بیش از هر زمانی متأثر از تحولات ناشی از جهانی شدن و به تبع آن، تابعیت گردیده و با حقوق نیز مرتبط شده است. هویت را می‌توان از منظر موضوعات متعدد نگریست مانند هویت مذهبی، ملی و جمعی و فردی که مجموع یا برآیند هویت‌های موجود، هویت کلانتری را در جامعه شکل می‌دهند که با عنوان «هویت فرهنگی» شناسایی می‌شود. هویت فرهنگی در واقع شناسنامه هر جامعه‌ای است که با سنت‌های آن جامعه شکل می‌گیرد و به همین دلیل،

1. Winter, Op. Cit, p. 35

۲. کاستلز، همان، ص ۱۷۰.

مهمترین وجهه در هویت است؛ چرا که تقریباً تمام ابعاد زندگی اجتماعی را تحت پوشش قرار می‌دهد. با توجه به این خصوصیات، می‌توان هویت فرهنگی را انعکاس دهنده ارزش‌ها، سنت‌ها و هنجارهای پایدار یک جامعه دانست. یعنی مجموعه‌ای از بینشها، باورها، گرایش‌ها، رفتارها، آداب و ارزش‌های یک جامعه است که دارای ثباتی نسبی در آن جامعه گردیده است.^۱ هویت را می‌توان به عام و خاص تقسیم کرد مانند هویت ملی که در سطحی وسیع‌تر و بالاتر از هویت منطقه یا شهری خاص است و هویت جهانی فراتر از هویت ملی قرار دارد. البته گاهی ممکن است هویت‌های عام و خاص برخلاف یکدیگر حرکت کنند و اثر منفی بر دیگری داشته باشند. چنانکه هرچه هویت جهانی در اثر فرایند جهانی شدن جایگاه بهتر و بیشتری را پیدا کند، هویت ملی دچار بحران شده و مورد تهدید قرار می‌گیرد.^۲

واقعیت این است که شهروندی در نظام دولت-ملت یا ملیگرایی بر مبنای عضویت در اجتماع فرهنگی غالب است و اعضای سایر گروه‌های فرهنگی اعم از اقلیت‌های داخلی و مهاجر برای حصول تابعیت، مجبور به ادغام و سازگار شدن با فرهنگ اکثریت هستند.^۳ به این دلیل است که بسیاری از اعضای گروه غالب، تفاوت فرهنگی را به عنوان تهدیدی در برابر هویت ملی در نظر می‌گیرند و به همین دلیل، فرهنگ و زبان‌های مربوط به اقلیت‌ها و مهاجران را به عنوان نمادهای بیگانگان تلقی می‌کنند که سبب و زمینه‌ساز تبعیض‌های متعددی می‌گردد. این موضوع سبب می‌گردد خصومت‌ورزی با زبان‌ها و فرهنگ‌های اقلیت ملی و مهاجر توجیه گردد و دست کشیدن از آنها برای حصول همگرایی و حفظ هویت ملی ضروری دانسته شود.^۴ با آنکه هنوز چنین نگرشی در بسیاری از کشورها حاکم است اما با وجود مقاومت، اقدام به وفق دادن سیاست‌ها و ساختارهای دولتی خود با واقعیت‌های

۱. محمدعلی بخشی نیاوندی (۱۳۹۲)، هویت و امنیت ملی در اسلام، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی،

ص ۱۴۰-۱۴۱.

۲. همان، ص ۱۲۴.

۳. کاستلز، همان، ص ۲۵۲.

۴. همان، ص ۲۶۱.

موجود کرده و توسعه کثرت‌گرایی فرهنگی را مورد توجه قرار داده‌اند؛^۱ چرا که در پرتو جهانی شدن و متفاوت شدن تابعیت از ملیت، امروزه تعداد دولت-ملت‌های خالص در حال کاهش هستند^۲ که پذیرش تابعیت مضاعف از سوی بسیاری از کشورها نیز ناشی از گسترش جهانی شدن است^۳ که توانسته به عنوان پلی بین ملی بودن و چندملیتی بودن عمل کند.^۴

حفاظت از هویت و فرهنگ، از دیدگاه اکثر گروه‌های اقلیت به عنوان یک نیاز و یک حق مسلم تلقی می‌شود. بسیاری از اقلیت‌ها و مهاجران در بسیاری از جوامع در مورد زبان و فرهنگ خود نگران هستند. این امر سبب گردیده است بسیاری بر این دیدگاه تأکید کنند که حفاظت فرهنگی، در ایجاد مبنایی امن برای همگرایی گروهی در داخل یک جامعه، فراگیرتر و مؤثرتر است و دو زبانه‌گرایی نیز منافی را در زمینه توسعه آموزشی و علمی با خود به همراه دارد.^۵ بر اساس چنین نگرشی، جنبش‌های اقلیت از دهه ۱۹۶۰ به این سو، خواهان «حق شناخته شدن» به عنوان مجموعه‌های فرهنگی متمایز در داخل دولت-ملت گردیده‌اند. جنبش‌های افریقایی-امریکایی و امریکایی‌های بومی در ایالات متحده تأکید خود را بر حقوق فرهنگی و رابطه آن با قدرت سیاسی و اقتصادی متمرکز کرده‌اند. حرکت احیای قومی گروه‌های مهاجر سابقه‌دار اروپایی نیز بر اهمیت فرهنگ‌های سرزمین مادری در هویت‌بخشی و عزت نفس تأکید دارند. براساس این نگرش، موضوع فرهنگ، تا کنون در بسیاری مناطق به عامل وحدت‌بخش تبدیل شده است^۶ که نمونه روشن آن شناسایی چندزبانی و فرهنگی در قانون اساسی جدید افغانستان است که توانست به نزاع‌های چند دهه‌ای خاتمه دهد یا حداقل از شدت‌ها آنها بکاهد. بر همین مبنا است که اقلیت‌های سرزمینی قدیمی در داخل اروپا مانند باسک‌ها، کاتالان‌ها، کورسیکاها و اسکاتلندی‌ها خواهان حقوق فرهنگی و میزانی از خودمختاری محلی گردیده‌اند. مردم بومی استرالیا، کانادا و نیوزلند بر این امر اصرار دارند

۱. کاستلز، همان، ۲۷۹.

۲. فالکس، همان، ص ۵۵.

3. Pogonyi, Op.Cit, p.685

4. Ibid. p.686.

۵. کاستلز، همان، ص ۲۷۹.

۶. همان، ص ۲۶۰.

که حقوق فرهنگی برای بقای آنها به عنوان گروه‌های متمایز در جامعه مدرن دارای اهمیت اساسی است.^۱

با توجه به مطالب فوق، طرفداران کثرتگرایی تأکید دارند که همگون‌سازی در قالب فرهنگ‌های غالب و مسلط، غیر عملی هستند و شیوه‌های زندگی در شهرهای مدرن به صورت فرایندهای به شکل فرافرهنگی متجلی می‌شوند. پذیرش تفاوت‌ها و توسعه ارتباطات میان‌فرهنگی برای جوامع چندقومی معاصر از اهمیت حیاتی برخوردار است.^۲ اعطای تابعیت به مهاجرین توسط کشورهای مقیم و اجازه و شناسایی تابعیت مضاعف، باعث گردیده است تنوع قومی - فرهنگی به صورت فرایندهای در حال افزایش باشد و کشورهای دموکراتیک قادر به حفظ جامعه تک‌فرهنگی و همگن نباشند.^۳ به عبارتی، امروزه شناسایی و اجازه تابعیت مضاعف تبدیل به نشانه‌ای از چندفرهنگ‌گرایی شده است. البته عکس آن نیز قابل تصور است که شناسایی حقوق فرهنگی و هویتی به عنوان بخشی از حقوق بشر در حقوق بین‌الملل توانسته است اجازه پذیرش تابعیت مضاعف را افزایش دهد.^۴ حتی کشورهایی که به مدت قرن‌ها توانسته بودند تا دو دهه قبل همگونی جمعیت خود را حفظ کنند و به آن افتخار کنند، امروزه مجبور هستند تنوع قومی و فرهنگی را به عنوان واقعیت بپذیرند^۵ که این موضوع باعث گردیده است حقوق فرهنگی به جزئی ضروری برای شهروندی تبدیل گردد. به همین دلیل، نخبگان جامعه اروپایی نیز تمایل زیادی به تغییر قانون و تمرکز اصلی حقوق از دولت - ملت به یک موجود فراملی دارند که ممکن است ناشی از نقش هویت‌های تاریخی - فرهنگی در حفظ انسجام سیاسی در سطح ملی باشد و رابطه‌ای جدید بین اشخاص و دولت‌های مختلف برقرار کند.^۶ چنانکه «شهروندی»^۷ در اتحادیه اروپایی و رای هویت‌های

۱. کاستلز، همان.

۲. همان، ص ۲۶۳.

3. Dimitry Kochenov (2011), "Double Nationality in the EU", European Law Journal, Vol. 17, Issue. 3, p. 7.

4. Pogonyi, Op. Cit, p. 690

۵. کاستلز، همان، ص ۲۷۳.

6. Kochenov, Op. Cit, p. 19

۷. به دلیل برابری در استفاده از حقوق بین اتباع کشورهای عضو اتحادیه در هر یک از کشورهای عضو دیگر، به جای استفاده از اصطلاح «تابعیت» (Nationalization) از اصطلاح «شهروندی» (Citizenship) استفاده میشود

(Kochenov, Op. Cit, p. 16.)

قومی و فرهنگی خاص شکل گرفته است. با این حال، شهروندی اتحادیه در حال حاضر، نوعی «فراشهروندی»^۱ مکمل است که موجودیت هویت‌های سیاسی و فرهنگی مربوط به هر یک از دولت‌های عضو را تأیید می‌کند و هنوز نتوانسته است به صورت کامل شهروندی را از ملیت تفکیک کند.^۲ بلکه به جای آن الگویی دوسطحی ایجاد می‌کند که در قالب آن، حقوق فراملی (در سطح اتحادیه) به تعلق ملی (در سطح دولت‌های عضو) وابسته است. این روند در دیگر کشورها نیز وجود دارد و هنوز تحمل کامل تعدد ملیت‌ها در حد وسیع ایجاد نشده است.^۳ اما گام‌های ابتدائی آن برداشته شده است و چنین آینده‌ای امروزه قابل تصور می‌باشد.

۵-۶. چالش در نظریه دولت-ملت

براساس دیدگاه سنتی، اهمیت مرزهای سرزمینی و مکانی به منزله مؤلفه‌های بیقید و شرط زندگی سیاسی است و حاکمیت نیز به صورت مطلق تعبیر می‌شود. اما از دیدگاه مدرن و با گسترش جهانی شدن، سیاست در محدوده دولت-ملت، خواه در سطح ناحیه‌ای و محلی و خواه در مقیاس ملی، نمی‌تواند از نفوذ نیروهای نیرومند بین‌المللی و آثار و عواقب آنچه که در دیگر نقاط روی می‌دهد، برکنار بماند.^۴ به همین دلیل، سیاست یا رفتار کشورها می‌توانند تأثیرگذار بر دیگر کشورها باشند. چنانکه، گرایش برخی کشورها و نهادهای بین‌المللی قدرتمند نسبت به اجازه و شناسایی تابعیت مضاعف توانسته است، ترغیب بسیاری از کشورهای توسعه نیافته و پرجمعیت را در اجازه تابعیت مضاعف در پی داشته باشد. یعنی جهانی شدن از طرق مختلف توانسته است تابعیت را به سوی فراملی شدن هدایت کند و به این طریق سیاست‌های تابعیتی کشورها را تحت تأثیر خود قرار دهد. این موضوع به این دلیل است که امروزه جهانی شدن، مفهوم «خودمختاری نسبی» دولت-ملت را که شهروندی جداگانه ملی بر پایه آن استوار شده است، به چالش کشیده است. چرا که در دیدگاه سنتی، ملت اشاره به مردمی دارد که هم براساس انتساب به قلمرو سرزمینی دولت و هم بر پایه

1. Supra-Citizenship.

۲. فالکس، همان، ۲۰۱.

3. Kochenov, Op. Cit, p. 10.

۴. استوارت هال (۱۳۸۸)، جهانی شدن، ترجمه بهزاد برکت، تهران، سازمان چاپ و انتشار، ص ۲۶۶.

دارا بودن یک پیشینه قومی و فرهنگی مشترک برخوردار از حقوق برابر، متعلق به یک دولت-ملت باشند.^۱ سیاست، اقتصاد، فرهنگ و روابط اجتماعی به این جهت سازگار تلقی می‌شوند که همه آنها در قبال دولت-ملت به عنوان اصلی‌ترین کانون تمرکز قرار دارند؛ دولت-ملت نیز به صورت واحدی مجزا در داخل جهان دولت-ملت‌ها در نظر گرفته می‌شود.^۲ به عبارتی، تا اواسط قرن بیستم، پیش از تسریع و گسترش جهانی‌شدن، ملیت به عنوان مهمترین ساختار جامعه، سیاست‌های جهانی را تشکیل می‌داد به نحوی که ملت در میان تمام انجمن‌های انسانی، کامل‌ترین آنها تلقی می‌شد.^۳ این در حالی است که با گسترش و افزایش موارد چندتابعیتی و حتی چندهویتی، تشکیل ملت مورد نظر در نظریه دولت-ملت را با چالش روبرو ساخته و حتی ممکن است در آینده، ملت تشکیل دهنده دولت-ملت خاصی، همزمان تشکیل دهنده دولت-ملت دیگری نیز باشد. به همین دلیل گفته شده است یکی از آثار جهانی‌شدن، از بین رفتن ملیت است و ملت تا حد یک پیوند احساسی تنزل یافته و فقط می‌تواند معنایی ذهنی به موجودیت مردم داشته باشد؛^۴ حتی اگر چنین مطلبی گزافگویی باشد، امروزه درصدهای از آن از بین رفته است. به همین دلیل، امروزه با وجود اقدامات دولت-ملت‌ها در جهت مقابله با جهانی‌شدن که عمدتاً از طریق تمایز فرهنگی اتفاق می‌افتد، جهانی‌شدن سایر جنبه‌های مهم دولت-ملت را تضعیف کرده است و ظهور نهادهای فرامرزی مانند چندتابعیتی، توانایی قبلی دولت‌ها را برای انحصاری کردن تشکیل ملت، به خطر انداخته است.^۵ یعنی بقای ملت‌ها به این معنی نیست که رشد روابط فراج جهانی هیچ نوع پیامدی را نداشته است بلکه در جهان امروزی علاوه بر دولت ملی، مجموعه‌هایی گسترده از قوم-ملت‌ها، ملت‌های منطقه‌ای و ملت‌های فراج جهانی نیز وجود دارند.^۶

1. Gustafson, Op. Cit, p. 464.

۲. کاستلز، همان، ص ۴۸.

۳. شولت، همان، ص ۲۰۰.

۴. کاستلز، همان، ص ۸۳.

۵. شولت، همان، ص ۲۰۷.

۶. همان، صص ۲۰۰-۲۰۱.

۷-۷. چالش و تحول در اجرای حقوق سیاسی

حقوق سیاسی که مهمترین نمود آنها در حق انتخاب کردن و انتخاب شدن است، در گذشته اختصاص به اتباع یا شهروندان دولت- ملت داشته است و امروزه افزایش مهاجرت و افزایش تعداد دارندگان تابعیت مضاعف، حقوق سیاسی دارنده را مهم ساخته است. ^۱چرا که اولاً بیگانگان ساکن در دولت- ملت از داشتن حقوق سیاسی محروم هستند و حتی حس ملی‌گرایی سبب می‌شود شهروندان علاوه بر در نظر گرفتن امتیاز برای خود در برابر بیگانگان، ^۲اولاً آنها را دشمن در نظر بگیرند و ثانیاً قاعده «یک شخص، یک رأی»، در مورد دارندگان تابعیت‌های متعدد، به چالش کشیده شود. ^۳به همین دلیل، دموکراسی نیز بر مبنای لیبرالی، زمانی وجود دارد که مردم در دولت‌های ملی گردهم آیند و از این طریق اقدام به انتخاب کنند ^۴اما معلوم نیست که سرنوشت حقوق سیاسی اقلیت‌ها چگونه خواهد بود.

امروزه در پرتو گسترش جهانی شدن و به تبع آن، با گسترش اجازه و شناسایی چندتابعیتی توسط بسیاری از کشورها و تحلیل رفتن اصالت تابعیت و کاسته شدن از اهمیت مرزهای جغرافیایی، از استقلال حاکمیت ملی در تصمیم‌گیری نیز کاسته شده است و دولت‌ها نمی‌توانند به صورت مطلق تصمیم‌گیرنده باشند. بنابراین، می‌توان گفت جهانی شدن موجب تضعیف دموکراسی و خصوصاً نوع لیبرالی آن، از طریق اتباع چندتابعیتی و دولت شده است که از دهه ۱۹۸۰، بسیاری از کشورها را در بر گرفته است. ^۵به همین دلیل، گسترش دو یا چندتابعیتی مستلزم نگرشی جدید به نظریه دموکراسی است؛ ^۶چرا که در نظام دموکراسی گروه‌های اقلیت که اغلب آنها مهاجرینی هستند که توانسته‌اند تابعیت کشور محل استقرار را حاصل کنند، برابر با دیگران، قدرت انتخاب کردن و انتخاب شدن را ندارند. این در

1. Thomas Faist & Jurgen Gerdes & Beate Rieple (2004), "Dual Citizenship as a Path-Dependent Process", International Migration Review, Vol. 38, No. 3, p. 915.

۲. شولت، همان، ص ۳۲۹.

3. Faist, Op. Cit, p. 915.

۴. شولت، همان، ص ۳۲۳.

۵. همان، ص ۳۳۰.

6. Joachim Blatter (2011), "Dual Citizenship and Theories of Democracy", Routledge, Vol. 15, No. 6-7, p. 769.

حالی است که دموکراسی بر مبنای مشارکت سیاسی برابر و مساوی و آزاد تمام مردم است. به همین دلیل به تبع گسترش جهانی شدن، گسترش چندتابعیتی اولاً باعث تضعیف دولت می‌شود و ثانیاً باعث عدم اتحاد و وفاداری بین ساکنین و دولت می‌شود.

این موضوع باعث گردیده است در تحولی جدید، در پرتو تحولات راجع به تابعیت و شهروندی، برخی کشورها در خصوص مشارکت سیاسی بیگانگان مقیم تجدید نظر کنند و سعی داشته باشند تا به نحوی آنها را در زندگی عمومی مشارکت دهند. به همین دلیل، اتحادیه اروپایی «کنوانسیون راجع به مشارکت بیگانگان در زندگی عمومی در سطح محلی»^۱ را ایجاد کرده است تا حداقلی از مشارکت بیگانگان مقیم را ایجاد نمایند. براساس مواد ۵ و ۶ کنوانسیون مذکور، کشورهای متعهد به اتباع بیگانه ساکن حق انتخاب شدن و انتخاب کردن را برای مشورت و نمایندگی محلی می‌دهند که به این طریق زمینه مشارکت و ادغام آنها را در جامعه فراهم کرده‌اند. در نظام حقوق ملی نیز برخی کشورها اجازه مشارکت بیگانگان مقیم را در انتخابات محلی و حتی گاهی در سطح ملی داده‌اند^۲ مانند هلند و سوئدن.^۳ اما حقیقت این است که چنین نگرشی و گسترش جهانی فراملیتی نمی‌تواند چالش فراروی دولت-ملت و خصوصاً دموکراسی را رفع کند و برای سازگاری با آن نیاز به نوعی باز شناسی دارد؛^۴ چرا که همچنان بیگانگان و دارینداگان تابعیت مضاعف به عنوان اقلیت نمی‌توانند به صورت مساوی با شهروندان اصلی رقابت آزاد کنند در حالی که این موضوع از خصوصیات اصلی دموکراسی لیبرالی است و آنها در این نظام همچنان تعیین کننده سیاست‌ها نیستند.

۵-۸. اعطای تابعیت راهی برای افزایش جمعیت

در گذشته و دیدگاه سنتی، کشورهای مهاجر فرست با حصول تابعیت مضاعف توسط اتباع خود، مخالفت می‌کردند و در صورت حصول تابعیت کشور محل اقامت، تابعیت کشور خود را از او سلب می‌کردند. به این طریق، چنین کشورهایی می‌توانستند از جمعیت زیاد

1. Convention on the Participation of Foreigners in Public Life at Local Level, Strasbourg, 1992.

2. Justwan, Op. Cit, pp. 1-2.

3. Faist, Op. Cit, p. 929.

4. Blatter, Op. Cit, p. 770.

خود کاسته و از فشارهای ناشی از افزایش جمعیت نیز بکاهند؛ خصوصاً که گسترش و افزایش پدیده جهانی شدن باعث افزایش مهاجرت‌ها می‌گردد. در مقابل، کشورهایی که بعد از جنگ‌های جهانی زمینه‌های توسعه را در پیش گرفتند و نیاز به نیروی کار فراوان داشتند، به عنوان کشورهای مهاجر پذیر، پذیرای میلیون‌ها نفر شدند. مهاجران به دلایل مختلف مانند کار، تحصیل، اقامت و تفریح در این کشورها مقیم شدند و حتی نسل‌های بعدی آنها نیز در این کشورها متولد گردیدند. چنین کشورهایی که عمدتاً کشورهای امریکای شمالی و اروپای غربی بودند، نیازمند افزایش جمعیت نیز بودند. آنها از فرصت حاصل شده بهره‌برداری کردند و با اصلاح قوانین مربوط به تابعیت، سعی کردند از طرق مختلف اقدام به جذب آنها کنند. بسیاری از آنها قاعده خاک را به صورت وسیع‌تری به اجرا گذاشتند و تقریباً تمام آنها قاعده اقامت را شناسایی و براساس آن اقدام به اعطای تابعیت کردند. همچنین اغلب آنها تابعیت مضاعف را اجازه داده‌اند یا حداقل آن را تحمل می‌کنند. به همین دلیل، گفته شده است اجازه تابعیت مضاعف از سوی کشورهای کم جمعیت بیشتر داده می‌شود.^۱

این در حالی است که بسیاری از کشورهای مهاجر پذیر با عدم رشد جمعیت و حتی برخی با رشد منفی جمعیت مواجه هستند؛ چنانکه جمعیت اتحادیه اروپایی در سال ۲۰۱۱ حدود ۸۰۰ میلیون نفر بوده است و انتظار می‌رود تا سال ۲۰۵۰ حدود ۹٪ از جمعیت آن کاسته شود.^۲ به همین دلیل، امروزه اعطای تابعیت راهی برای افزایش جمعیت شده است و چنین امری در سیاست‌های جمعیتی چنین کشورهایی قرار گرفته است. البته، با گسترش جهانی شدن و افزایش مهاجرت، امروزه پذیرش تابعیت مضاعف از سوی هر دو نوع کشورهای مهاجر پذیر و مهاجر فرست صورت می‌گیرد.^۳ این موضوع حتی برخی کشورهای پرجمعیت را نیز ترغیب کرده است تا تابعیت مضاعف را اجازه دهند یا حداقل تحمل کنند.^۴

1. Nikola Mirilovic (2014), "Regime Type, International Migration, and the Politics of Dual Citizenship Toleration", *International Political Science Review*, p. 4.
2. Alenka Prvinsek Persoglio (2012), *Study for the Feasibility of a Legal Instrument in the Field of Nationality Law Families*, Strasbourg, International center for Migration Policy Development, P. 68.
3. Mirilovic, Op. Cit, p. 2.
4. Gustafson, Op. Cit, p. 467.

نتیجه گیری

امروزه جهانی شدن در ابعاد گوناگون در حال جریان است. جهانی شدن به عنوان پدیده‌های چندبُعدی توانسته است بسیاری از نهادهای جهانی را دگرگون و به چالش بکشد. از طرفی، جهانی شدن از طریق گسترش ارتباطات و مهاجرت توانسته است اتباع کشورها را با یکدیگر نزدیک کند. به همین دلیل، جهانی شدن بستری برای افزایش مهاجرت‌ها شده است و امروزه میلیون‌ها نفر در سرزمینی غیر از محل تولد خود اقامت دارند. این موضوع سبب گردیده است مفهوم تابعیت از طریق گسترش تابعیت مضاعف و چندتابعیتی متحول گردد. چرا که امروزه میلیون‌ها نفر دارای تابعیت بیش از یک کشور هستند که این موضوع سبب گردیده است حقوق و تعهدات چنین اشخاص نسبت به بیش از یک کشور برقرار گردد و آنها نیز به بیش از یک کشور تعلق داشته باشند. حتی گسترش اجازه و شناسایی تابعیت مضاعف از سوی کشورها، نظام حقوق خانواده در ازدواج‌های چندملیتی را متأثر کرده است و امروزه، اغلب کشورها «قاعده استقلال تابعیت زوجین» را در چنین ازدواج‌هایی اعمال می‌کنند و انتقال تابعیت را به فرزندان از طریق مادر اجازه می‌دهند؛ حتی بسیاری از اصول حاکم بر تابعیت، تغییر کرده است و امروزه نمی‌توان ادعا کرد که اصل بر داشتن تابعیت واحد است؛ چرا که بیشتر کشورها بسوی ایجاد نظام چند تابعیتی هستند.

افزایش تعداد دارندگان تابعیت مضاعف و مهاجرین مقیم، سبب گردیده است بسیاری از کشورها برای حفظ ثبات و آرامش جامعه، سیاست‌های کثرت‌گرایی فرهنگی و هویتی را در پیش بگیرند؛ البته ممکن است در برخی کشورها سیاست کثرت‌گرایی فرهنگی و هویتی نیز سبب افزایش تعداد دارندگان تابعیت مضاعف یا چندتابعیتی شده باشد. همچنین، افزایش دارندگان تابعیت بیش از یک کشور از طریق ایجاد اقلیت‌ها در کشورهای محل استقرار خود، سبب گردیده است نظریه دولت-ملت و دمکراسی و خصوصاً نوع لیبرالی آن، به چالش

1. Brondsted, Op. Cit, p. 537.

کشیده شود و چنین اتباعی نتوانند به صورت مساوی و برابر با دیگر اتباع از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن، بهره‌مند گردند. از طرف دیگر، جهانی شدن سبب شده است تعداد اتباع بیگانه مقیم در کشورها افزایش یابد و به تبع آن، حقوق سیاسی نیز متحول گردد و در برخی کشورها آنها اجازه مشارکت سیاسی را حداقل در سطوح محلی پیدا کرده‌اند تا به این طریق، راه‌حلی ساده برای چالش‌های مذکور ایجاد شده باشد.

به همین دلیل، امروزه جهانی شدن بر تابعیت اثر گذاشته و باعث شده است بسیاری از نهادهای حقوقی و اجتماعی وابسته به تابعیت نیز متحول گردند یا به چالش کشیده شوند. کشورهایایی که تا هنوز توانسته‌اند در مقابل چنین تحولاتی مقاومت کنند، ممکن است بیش از این نتوانند؛ چرا که این امر، برابر با عدم همکاری بین‌المللی و انزوای آن کشورها در جامعه جهانی خواهد بود. بنابراین، لازم است آنها قبل از وقوع آثار منفی تحولات، با اصلاح قوانین ملی، همگام با جامعه جهانی حرکت کنند تا به این طریق اولاً با آمادگی به این سو حرکت کنند؛ ثانیاً آثار تحولات رخ داده را مطابق خواست خود، هدف‌مند و هدایت کنند؛ و ثانیاً از دخالت‌های احتمالی کشورهای قدرتمند، خود را مصون بدارند؛ البته به این مفهوم نیست که اقتضانات ملی هر کشوری نادیده گرفته شود بلکه تلفیقی از شرایط ملی و جهانی ایجاد شود؛ چرا که در دنیای جهانی امروز، کشورها نمی‌توانند به عنوان جزایر جدا افتاده‌ای باشند که با یکدیگر هیچ نوع ارتباطی را نداشته باشند؛ چه اینکه اگر دولت‌ها نیز تمایل داشته باشند، امکان آن وجود ندارد.

منابع

۱. ابراهیمی، نصرالله (۱۳۹۰)، حقوق بین‌الملل خصوصی، تهران، سمت.
۲. ارفع‌نیا، بهشید (۱۳۸۶)، حقوق بین‌الملل خصوصی، تهران، بهتاب، ج ۱، چ دوم.
۳. استوری، جان (۱۳۸۸)، جهانی شدن، مترجم: حسین پاینده، تهران، سازمان چاپ و انتشارات.
۴. افضل‌ی، عبدالواحد و رحیمی، محمداسحق (۱۳۹۱)، حقوق بین‌الملل خصوصی، تهران، سمت.
۵. آل‌کجباف، حسین (۱۳۸۹)، تابعیت در ایران و سایر کشورها، تهران، جنگل.

۶. بخشی نهاوندی، محمدعلی (۱۳۹۲)، هویت و امنیت ملی در اسلام، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۷. توسلی نائینی، منوچهر (۱۳۸۶)، «مفهوم بیگانه از دیدگاه قوانین ممنوعیت یا محدودیت استملاک بیگانگان در ایران»، فصلنامه نامه مفید، ش ۶۱، صص ۲۹-۵۰.
۸. توسلی نائینی، منوچهر و افضل‌ی، عبدالواحد (۱۳۹۳)، «تحولات حقوقی قانون تابعیت افغانستان در زمینه ازدواج با بیگانگان در مقایسه با قانون تابعیت ایران»، فصلنامه اندیشه‌های حقوق خصوصی، ش ۲، صص ۹-۲۲.
۹. توسلی نائینی، منوچهر و افضل‌ی، عبدالواحد (۱۳۹۴)، «تحولات حقوقی ناشی از ازدواج‌های چندملیتی در پرتو تحولات تابعیت مضاعف»، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۴۵، ش ۳، صص ۴۱۳-۴۲۹.
۱۰. روحانی، حسن (۱۳۸۲)، «مفهوم جدید حاکمیت ملی یا فرسایش حاکمیت‌ها»، فصلنامه راهبرد، ش ۲۸، صص ۶-۳۴.
۱۱. سلجوقی، محمود (۱۳۸۴)، حقوق بین‌الملل خصوصی، تهران، میزان، چ چهارم، ج ۱.
۱۲. شولت، یان آرت (۱۳۸۲)، جهانی شدن، مترجم: مسعود کرباسیان، تهران، علمی و فرهنگی.
۱۳. فالکس، کیث (۱۳۸۱)، شهروندی، مترجم: محمدتقی دلفروز، تهران، نشر کویر.
۱۴. کاستلز، استفان و دیویدسون، آلیستر (۱۳۸۲)، شهروندی و مهاجرت، مترجم: فرامرز تقلی‌لو، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۵. کریک، برنارد (۱۳۹۲)، دموکراسی، مترجم: عبدالرضا سالار بهزادی، تهران، انتشارات بصیرت.
۱۶. گای، ماری (۱۳۸۸)، شهروند در تاریخ اندیشه غرب، مترجم: عباس باقری، تهران، فرزانه.
۱۷. گل محمدی، احمد (۱۳۸۱)، جهانی شدن فرهنگ و هویت، تهران، نشر نی.
۱۸. مدنی، جلال‌الدین (۱۳۸۴)، حقوق بین‌الملل خصوصی، تهران، انتشارات جنگل، چ چهارم.
۱۹. معینی‌فر، محدثه (۱۳۹۱)، «بررسی حق کودک بر هویت در اسلام و اسناد بین‌المللی»، فصلنامه فقه و حقوق خانواده (ندای صادق)، ش ۵۳.
۲۰. نصیری، محمد (۱۳۹۰)، حقوق بین‌الملل خصوصی، تهران، انتشارات آگاه، چ بیست و ششم.
۲۱. هال، استوارت (۱۳۸۸)، جهانی شدن، مترجم: بهزاد برکت، تهران، سازمان چاپ و انتشار.
22. Baubock, Rainer & Ersboll, Eva & Groenendijk, Kees (2006), Acquisition and Loss of Nationality, Amsterdam, Amsterdam University Press, Vol. 1.
23. Blatter, Joachim (2011), "Dual Citizenship and Theories of Democracy", Routledge, Vol. 15, No. 6-7, pp. 769-798.
24. Brondsted Sejersen, Tanja (2008), "I Vow to Thee My Countries", International Migration Review, Vol. 42, No. 3, pp. 523-549.
25. Brubaker, Rogers (1994), Citizenship and Nationhood in France and Germany, London, Harvard University Press.
26. C. Dahlin, Eric (2008), "Citizenship Beyond Borders: A Cross-National Study

- of Dual Citizenship", *Sociological Inquiry*, Vol. 78, No. 1, pp. 54-73.
27. Faist, Thomas & Gerdes, Jurgen & Rieple, Beate (2004), "Dual Citizenship as a Path-Dependent Process", *International Migration Review*, Vol. 38, No. 3, pp. 913-944.
 28. Green, Simon (2005), "Between Ideology and Pragmatism", *International Migration Review*, Vol. 39, No. 4, pp. 921-952.
 29. Gustafson, per (2002), "Globalisation, Multiculturalism and Individualism", *Journal of Ethnic and Migration Studies*, Vol. 28, No. 3, pp. 463-481.
 30. F. Isin, Engin & Nyers, Peter (2014), *Routledge Handbook of Global Citizenship Studies*, New York, Routledge.
 31. Justwan, Florian (2014), "Disenfranchised Minorities: Trust, Definitions of Citizenship, and Noncitizen Voting Rights in Developed Democracies", *International Political Science Review*, <http://ips.sagepub.com/>, pp. 1-20.
 32. Kochenov, Dimitry (2011), "Double Nationality in the EU", *European Law Journal*, Vol. 17, Issue. 3, pp. 323-343.
 33. Mirilovic, Nikola (2014), "Regime Type, International Migration, and the Politics of Dual Citizenship Toleration", *International Political Science Review*, <http://ips.sagepub.com/>, pp. 1-16.
 34. Morje Hward, Marc (2005), "Variation in Dual Citizenship Policies in the Countries of the EU", *Center for Migration Studies of New York*, Vol. 39, No. 3, pp. 697-720.
 35. Pogonyi, Szabolcs (2011), "Dual Citizenship and Sovereignty", *Routledge*, Vol. 39, No. 5, pp. 685-704.
 36. Prvinsek Persoglio, Alenka (2012), *Study for the Feasibility of a Legal Instrument in the Field of Nationality Law Familles*, Strasbourg, International center for Migration Policy Development.
 37. Winter, Elke (2014), "Tradition of Nationhood or Political Conjuncture?", *Comparative Migration Studies*, Vol. 2, No. 1, pp. 27-56.